

حوادث



ترکش های یک حسادت

ذوالفقاری در صف اول هیئت همراه دیگر زندانیان مشغول سینه زنی است و هر بار که دستش بر سینه فرود می آید، قطرات اشک از چشمانش جاری می شود، حس عجیب او سبب می شود در پایان مراسم عزاداری هیئت، پای صحبت هایش بنشینم. «س» که هنوز چشمانش بهاری است و حال و هوای عزاداری دارد، می گوید: از زمانی که به یاد دارم خدمت کردن به پدر و مادر را وظیفه خود می دانستم و در این راه نه تنها کوتاهی نمی کردم بلکه از کودکی آن را اولویت زندگی ام قرار داده بودم. در سایه راهنمایی و توصیه های برادر بزرگم به این اصل اعتقاد داشتم که اگر بتوانم دعای خیر پدر و مادر را پشتوانه زندگی ام کنم، عاقبت به خیر خواهم شد. وی ادامه می دهد: برادر بزرگم علاوه بر این که از هر فرصتی برای توصیه و راهنمایی ام استفاده می کرد، در به دست آوردن دل پدر و مادر الگوی بسیار خوبی برایم بود. با شروع جنگ تحمیلی در حالی که در دوره ابتدایی تحصیل می کردم، برادرم به جبهه رفت و من بیش از هر کس دیگری جای خالی او را احساس می کردم، به ویژه این که برادر دیگرم که او هم از من بزرگ تر بود از همان نوجوانی شیطنت می کرد و کارهایش سبب آزار و اذیت خانواده می شد. یک روز که از مدرسه به خانه آمدم بسیاری از اهالی روستا در منزل ما جمع شده

بودند، مردان به پدرم دلدری می دادند و زنان همراه مادرم مویه می کردند، وقتی مهمان هایی را با لباس نظامی در جمع دیدم، حدس زدم برای برادر بزرگم اتفاقی افتاده است. حدسم درست بود، برادرم به شهادت رسیده بود. با شهادت او هر روز شاهد بی قراری پدر و مادرم بودم و اشک های آنان را که می دیدم، توصیه های برادر شهیدم در ذهنم مرور می شد، برای همین عهد کردم تا می توانم جای خالی برادر شهیدم را برای آن ها پر کنم و نگذارم آب در دلشان تکان بخورد. شهادت برادرم از یک طرف و سعی فراوان من برای خدمت به پدر و مادر از طرف دیگر سبب محبت روز افزون خانواده نسبت به من شد اما حسادت برادر دیگرم را برانگیخته بود. او که پسر بزرگ خانواده بود به جای این که سعی کند کمک حال پدر و مادرم باشد سبب رنجش خانواده بود به طوری که از اخلاقی، رفتار و کردار او احساس شرمندگی می کردم.

تصورهای اشتباه برادرم

وی می افزاید: زمان گذشت تا من بزرگ تر شدم و به سربازی رفتم، در غیاب من خانواده به کمک برادر بزرگم بیشتر نیازمند شدند اما او به دلیل محبت های پدرم به من و تصورهای اشتباهی که در ذهنش پروراند بود، خود را از

خانواده دریغ می کرد. با این که اقوام و اهالی روستا از قطع رابطه برادرم با خانواده خبر داشتند اما باز هم در مقابل دسته گل هایی که به آب می داد به منزل پدرم مراجعه و از او شکایت می کردند. تحمل این موضوع برای پدرم که عمری با آبرو زندگی کرده، بسیار سخت بود اما چاره ای جز تحمل نداشت و غصه ها در دل نگه می داشت. بعد از پایان سربازی مدتی را به کارگری مشغول شدم تا مخارج زندگی خانواده را تأمین کنم چرا که پدرم زمین گیر و ناتوان شده بود، بعد از دو سال کارگری موفق شدم به عنوان سرایدار به استخدام آموزش و پرورش درآیم، وقت آن بود که پدر و مادرم بعد از مدت ها طعم آسایش و راحتی را بچشند چرا که هم حقوقم کفاف زندگی ام را می داد هم با دختری ازدواج کرده بودم که به زندگی من قانع بود و به پدر و مادرم احترام می گذاشت اما دست اجل خیلی زود مادرم را از من گرفت تا دوباره آرامش از خانه رخت بریندد.

داغ برادر شهیدم تازه شد

به گفته وی، در مدرسه بودم که به من خبر دادند حال مادرم وخیم است تا به خانه رسیدم، مادرم فوت کرده بود. مرگ مادرم و مراسم آن، داغ از دست دادن برادر شهیدم را برایمان تازه کرد. شرکت نکردن برادرم در مراسم تشییع و تدفین و برنامه های عزاداری مادرم غم مضاعفی بود که بر خانواده تحمیل شد اما کاش به همین جا ختم می شد. یک روز که از سرکار به منزل آمدم متوجه شدم برادرم به منزلم آمده است و ضمن گستاخی به همسرم با پدرم نیز مشاجره و درگیری فیزیکی داشت و این اتفاق چنان برای پدرم ناگوار بود که نتوانست تحمل کند و از غصه حق کرد! از فردای فوت پدرم هر کسی هم که از برادرم شر و گزندگی می دید به منزل و محل کار من مراجعه می کرد و من از ترس آبرویم از آن ها دلجویی می کردم ولی در واقع از دست او و کارهایش کلافه شده بودم، تا این که یک روز اتفاقی همدیگر را دیدیم، با این که در مراسم ختم پدر و مادر شرکت نکرده بود اما مهر برادری اجازه نداد به او بی توجهی کنم بنابراین از او خواستم دست از آزار و اذیت هایش بردارد و با آبروی من و پدر مرحوممان بازی نکند، اما این حرف ها به مذاقش خوش نمی آمد و با لجبازی اشتباهات بر خود پافشاری می کرد. او من و خدمانی را که برای پدر و مادرم انجام داده بودم دلیل جدایی میان خودش و خانواده می دانست. صحبت های ما به مشاجره کشید و مردم اطرفمان جمع شدند، هنگام جدا شدن از او چند بار تاکید کردم که چون دل پدر

و مادر را شکستی عاقبت خوبی نخواهی داشت و چه بسا در جریان شرارت هایت کشته شوی. آن قدر کلافه بودم که به منزل یکی از ریش سفیدان طایفه رفتم تا کمی درد دل کنم، تعدادی مهمان هم در حضور ریش سفید حضور داشتند، اجرای دیدن برادرم را تعریف کردم و از او راهنمایی خواستم. ریش سفید فامیل که خودش هم از برادرم شاکی بود، برای جمع تعریف کرد که چند بار، برادرم را دیده و از او خواسته است، دست از کارهایش بردارد ولی توجهی نکرده و حتی دفعه آخر به ریش سفید طایفه نیز اهانت کرده است. شنیدن خبر اهانت به وی، حاضران را ناراحت کرد و تعدادی از آن ها برای یافتن برادرم از منزل خارج شدند تا او را برای عذرخواهی به آن جا بیاورند.

متهم به قتل برادرم شدم

وی می گوید: آن ها بعد از مدتی برگشتند و گفتند که نتوانسته اند او را ببینند اما فردای آن روز اهالی روستا پیکر برادرم را که هدف گلوله قرار گرفته و جان باخته بود در مزرعه های اطراف روستا یافتند. با توجه به مشاجره روز قبل ما و گفتن این جمله که شاید عاقبت کشته شوی، به عنوان مظنون به قتل دستگیر و روانه زندان شدم و چشم انتظار هستم تا معمای پرونده این قتل باز و قاتل برادرم پیدا شود و من نیز با اثبات بی گناهی بتوانم به خانه و زندگی برگردم. همه این اتفاقات را آزمایش الهی می دانم و ذره ای تردید ندارم که اگر خداوند از روی حکمت دری را ببندد از روی رحمت در دیگری را می گشاید. به یاد دارم برادر شهیدم وقتی به من نماز خواندن را آموزش می داد، می گفت خداوند در قرآن سفارش کرده است که در برابر ناملاایمات روزگار باید صبر پیشه کنی و با نماز تسلی یابی. من هم بیشتر وقتم را در زندان صرف اقامه نماز می کنم، نمازهای مستحبی می خوانم و به نیابت از پدر و مادرم روزه می گیرم و برای آن ها نماز می خوانم. عضو هیئت محبان اهل بیت (ع) زندان شده ام و در مراسم هفتگی قرائت ادعیه شرکت می کنم، این موضوع به من این توان را داده است، در این آزمایش الهی صبور باشم. وی ادامه می دهد: فرزند بزرگم نتوانسته است درس بخواند و معلم شود، فرزند دیگرم دانشجویست و سه فرزند آخرم در مدارس تیزهوشان درس می خوانند. خیلی وقت ها دلتنگ آن ها می شوم اما وقتی به ملاقاتم می آیند به آن ها می گویم خدا را شکر کنید و خوشحال باشید که پدر شما معصیتی نکرده و فقط گرفتار مصیبتی شده است.

انحراف به چپ پراید یک کشته و ۲ مجروح برجا گذاشت

گروه حوادث در اثر برخورد دو دستگاه پراید به دلیل انحراف به چپ یکی از دو خودرو، یک نفر کشته و دو نفر مجروح شدند. رئیس پلیس راه جنوب استان به خبرنگار ما گفت: در پی اعلام مرکز فوریت های پلیسی ۱۱۰ مبنی بر برخورد دو دستگاه پراید در کیلومتر ۴۳ محور چابهار - کنارک، گشت تصادفات برای بررسی در محل حادثه حاضر شد. سرهنگ «پیدا... ستوده» افزود: در این حادثه يك دستگاه پراید به دلیل انحراف به چپ با يك دستگاه پراید دیگر برخورد کرد و بر اثر شدت ضربه وارده سرنشین پراید مقصر فوت کرد و هر دو راننده مجروح به مرکز درمانی منتقل شدند.

انبار خوار و بار پلمب شد

۵۲۰ میلیون ریال خوار و بار احتکار شده در یکی از انبارهای مهرستان کشف شد. فرمانده انتظامی مهرستان گفت: با اجرای طرح برخورد با اخلاکگران و مفسدان اقتصادی و مقابله با محتکران کالاهای اساسی مردم، ماموران پلیس این شهرستان در رصد اطلاعاتی، یک انبار بزرگ انباشت خوار و بار را شناسایی کردند. سرهنگ «اسماعیل منصوری» افزود: ماموران با انجام تحقیقات و کسب اطمینان از صحت موضوع با هماهنگی مقام قضایی، به همراه نمایندگان اداره صنعت، معدن و تجارت به محل اعزام و از انبار بازدید کردند. وی بیان کرد: در بازرسی از این انبار، ۱۶ هزار عدد پودر رخت شویی، چهار هزار و ۵۰۰ بطری نوشابه، دو هزار و ۶۰۰ بطری آب معدنی و ۴۰ هزار بسته نمک طعام کشف شد. وی با بیان این که کارشناسان ارزش ریالی کالاهای احتکار شده را ۵۲۰ میلیون ریال برآورد کردند، ادامه داد: انبار پلمب و یک متهم به مراجع قضایی معرفی شد.